منبع: موزه قربانیان ارمنیان_ایروان
آوارگان ارمنی

یکصد و چهارمین سال کشتار ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ در گفت‌وگو با علی بیگدلی
استاد بازنشسته تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

روزهای سخت و سیاه

مجیدبجنوردی
خبرنگار

یکی از فجایع مهم و دردناک آغاز سده بیستم که طلیعه این قرن را نزد جهانیان، چون غروبی، سخت و سیاه نمود، واقعه کشتار ارمنیان در ترکیه عثمانی بود. شاید بتوان مهمترین علت این قتل‌ها و نفی بلدهای ارمنی‌ها را، ایدئولوژی حاکم بر ترکیه عثمانی آن زمان و بویژه نزد سران کمیته اتحاد و ترقی دانست که راه را برای این فجایع باز کرد؛ با این توضیح که در آستانه جنگ جهانی اول، امپراطوری عثمانی بر مبنای شکستی که در سیاست اتحاد اقوام و ملل متنوع داخل امپراطوری اش حاصل شد، به دنبال یک ایدئولوژی بود که سلطه و اقتدار گذشته اش را بازیابد و از قضا پان تورانیسم ایده‌ای بود که می‌توانست راه سلطه و بازگشت سیطره عثمانی‌های جدید را به نحوی دیگر هموار کند! پان تورانیسمی که خود برپایه ایده غلط و واهی یکسان پنداشتن تورانی و ترک بنا شده بود و این بار قصد اتحاد میان مردمی را داشت که مدعی بود از آسیای صغیر تا آسیای مرکزی پراکنده‌اند! اما این ایده به زیان ملل دیگر از جمله ارمنیان انجامید، چون پان تورانیسم، ارمنی‌ها را ملتی می پنداشت که مانع این اتحاد تورانی شده و به لحاظ اهمیت ژئوپلیتیکی ایده پان تورانیسم، باید ارمنستان از سر راه برداشته می شد! حاصل این اندیشه نیز چیزی جز کشتار و نفی بلدهای گسترده از ارامنه نبود! چنانچه بنابر قول کاوه بیات، تنها در سال ۱۹۱۵ «یک مرحله از این برنامه یعنی کشتار حدود یک میلیون ارمنی و آوارگی بیش از یک میلیون نفر دیگر از ولایات شرقی عثمانی که مانع مهمی در راه دستیابی به توران بودند» همراه شد. (نقل از کتاب بحران قراباغ، به قلم کاوه بیات، ص ۲۰).

اما متن پیش رو، خلاصه گفت‌وگویی است با علی بیگدلی، استاد بازنشسته تاریخ دانشگاه شهید بهشتی که به مناسبت یکصد و چهارمین سال شروع این کشتارهای وسیع در ۲۴ آوریل ۱۹۱۵، به ریشه و علل این قتل‌ها می پردازد و چون تخصص اصلی ایشان تاریخ اروپاست، به این فجایع در آیینه تاریخ جهان و ارتباط و واکنش قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز پرداخته شد که در ادامه می خوانید.

■ برای شروع از پیش زمینه‌های کشتار ارمنیان در ترکیه عثمانی بگویید؛ چه تغییرات و تحولاتی در ابتدای سده بیستم یا پیش از آن در جهان و امپراطوری عثمانی به وقوع پیوست که در نهایت به این کشتارها منجر شد؟

در آستانه سده بیستم، میان روسیه و عثمانی روابط خوبی برقرار نبود؛ روس‌ها علاقه زیادی داشتند که به طرق مختلف به ترکیه آزار رسانی کنند و همچنین مایل بودند که از طریق داردانل و بسفر به مدیترانه قدم بگذارند که مرکز ثقل سیاسی، نظامی و تجاری جهان بود. از دیگر سو، روسیه تعداد کثیری ارمنی در نزدیکی مرزهایش داشت و از این طریق، ارامنه شرق قلمرو عثمانی را تحریک می کرد و تا حدود زیادی باعث وحشت عثمانی‌ها شده بود؛ بویژه آنکه ارمنی‌ها به مرزهای روسیه نزدیک و بعضاً زبان روسی هم بلد بودند.

■ ظاهراً در ترکیه عثمانی، ارمنی‌ها را به چشم یک توطئه روسی می دیدند! این طور نیست؟

بله و این مسأله تا حدودی درست هم بود! ناگفته نماند که تعداد ارامنه روسیه بسیار بیشتر از عثمانی بود و همه اینها موجبات نگرانی عثمانی‌ها را پدید می آورد و منجر به فشار نسبت به ارمنی‌ها می شد. اما هر چقدر فشار عثمانی‌ها به ارامنه بیشتر می شد، سازمان‌های آزادیبخش بیشتری از دل ارامنه بیرون می آمد که بعضاً اقدامات مسلحانه هم می کردند. در هر حال یکی از دلایل کشتار ارامنه به وسیله عثمانی،

همین بدگمانی‌ها بود.

اما یکی دیگر از بازیگران صحنه سیاسی در آستانه قرن بیستم، آلمان بود. برخلاف روس‌ها، دولت عثمانی به آلمانی‌ها گرایش زیادی داشت و آلمانی‌ها هم بنابر دلایل زیادی به حفظ امپراطوری عثمانی علاقه بسیاری داشتند؛ ناگفته نماند که ترکان جوان هم از طرف آلمان، اتریش و مخصوصاً توسط شاخه‌های فراماسونری آسیای صغیر حمایت می شدند و همین ترکان جوان، ایدئولوژی پان تورانیسم داشتند و اتفاقاً این مسأله مورد توجه آلمانی‌ها هم بود. بواقع شعار این ترکان جوان، ترویج نوعی تُرک‌گرایی بود که ترکیه را مخصوص ترک می دانست و معتقد بود که اقلیت‌های قومی و مذهبی می توانند در ترکیه زندگی کنند، به شرط آنکه زبانشان ترکی باشد. این پیام خطرناکی بود که همه قومیت‌ها، مخصوصاً ارامنه را دچار یک بحران هویتی می کرد و بنابراین طبیعی بود که ارامنه به طور پنهانی با انگلیس و فرانسه و روسیه و همین طور جمعیت ارمنی روسیه ارتباط برقرار کنند.

■ می دانیم که در امپراطوری عثمانی، بحثی با عنوان عثمانیسم و همچنین اتحاد اسلام وجود داشت که تلاش می کرد بواسطه آن سیطره خودش را بر ملل متنوع قلمرو امپراطوری حفظ کند. سؤال اینجاست که تا چه میزان ناکارآمدی بحث عثمانیسم و اتحاد اسلام، زمینه را برای پان تورانیسم و جنایت علیه ارمنیان باز کرد؟

به نظر من بحث اتحاد اسلام ناکارآمد نبود؛ چنانکه مسأله پان ترکیسم یا اتحاد بر اساس هویت ترکی همراه با مسأله اتحاد اسلامی یا پان اسلامیست پیش می‌رفت و هر دو اینها مورد حمایت آلمانی‌ها هم بود تا به وسیله آن امپراطوری عثمانی حفظ شود. باید این مسأله را یادآوری کنم که وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، امپراطور آلمان یعنی ویلهلم دوم، شیخ الاسلام استانبول را مجبور کرد که آغاز یک جنگ مقدس را اعلام کند و این مسأله خیلی خطرناک بود. به هر دیدگاه، مسلماً ایدئولوژی پان تورانیسم با کشتار ارامنه نسبت داشت و از منظر من، ارامنه در این زمان، به دو دلیل، احساس خطر کردند: یکی زمانی که ترکان عثمانی قصد خلع هویت ارامنه را داشتند و دیگری اعلام جنگ مقدس بود که راه را برای آزار ارامنه و کشتن هر غیر مسلمانی هموار می کرد. توجه داشته باشید که بعضی از روحانیون قلمرو عثمانی، سنی‌های بسیار متعصبی بودند و این تعصب، کار را خطرناک‌تر می کرد. البته با ایجاد این فشارها، ارامنه هم دست به اسلحه بردند یا سیستم‌های جاسوسی راه انداختند و شرایط پیچیده‌تر شد.

■ جنگ جهانی اول چه فرصتی برای ترک های عثمانی ایجاد کرد تا در نهایت دست به کشتار جمعیت ارمنی بزنند؟

کشتار ارامنه قبل از شروع جنگ جهانی وجود داشت، یعنی این کشتارها از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده بود ولی در جنگ جهانی اول شدت بیشتری گرفت. جالب است بدانید که ترکیه قصد ورود به جنگ را نداشت؛ اما آلمانی‌ها، ترکیه را مجبور به ورود در جنگ کردند و حتی تعدادی ناوگان در دریای سیاه به عثمانی‌ها دادند و ترکیه علی‌رغم میل باطنی‌اش، بندرهای روسیه را در دریای سیاه بمباران کرد. اما برگردیم به سؤال شما و مسأله ارامنه: وقتی عثمانی‌ها وارد جنگ شدند، روس‌ها از طریق جمعیت ارامنه داخل کشورشان، ارمنی‌های عثمانی را تحریک می کردند. از طرف دیگر ارمنی‌های روسیه، جوخه‌های اعدام و کشتار تشکیل داده و با لباس روسی و اسلحه روسی و به نفع روسیه وارد جبهه جنگ شدند. ناگفته نماند که با آغاز جنگ، ارامنه عثمانی به دوسته تقسیم شدند، یکی ارامنه کاتولیک که مطیع عثمانی‌ها باقی مانده و عثمانی‌ها تا حدودی با اینها کاری نداشتند؛ دیگری ارامنه گریگوری که هم صاحب اسلحه و هم دارای سازمان تروریستی و تشکیلات بودند؛ این ارامنه، زمانی که در جنگ به کار گرفته شدند، ارتباطاتی با ارامنه روسیه برقرار می کردند یا علاقه داشتند که از میدان جنگ فرار کنند؛ حتی خیلی از اینها در جوخه‌های نظامی اعدام شدند. بالاخره ترکان عثمانی به این نتیجه رسیدند که این ارامنه را از مناطق مرزی عثمانی در شرق به مناطق خیلی دورتر مثل حلب و کنار فرات و... منتقل کنند. در این مرحله بود که کشتارهای عظیمی از ارامنه صورت گرفت و بسیاری از جمعیت ارمنی هم در بین راه بواسطه گرسنگی و تشنگی و گرما و... تلف شدند. اگرچه ارامنه کاتولیک همچنان در ترکیه باقی ماندند اما آنها را هم به غرب ترکیه منتقل کردند و اجازه ندادند که این بخش از ارامنه در کنار جبهه باقی بماند.

■ بعد از نبرد ساری قمیش میان امپراطوری روسیه و عثمانی در جنگ جهانی اول که به شکست عثمانی‌ها انجامید، فشار روی ارمنی‌ها بیشتر شد و بعد از این نبرد بود که کشتارهای ذکر شده اتفاق افتاد. آیا در این نبرد ارمنی‌ها متهم به توطئه یا خیانت بودند؟ این نبرد خاص چه محرکی برای این کشتارها ایجاد کرد؟

در اولین جنگ، یعنی همین جنگ ساری قمیش که بین عثمانی و روسیه اتفاق افتاد، عثمانی شکست خورد و این شکست، بسیار سخت و سنگین بود و تلفات زیادی داشت. ترک‌های عثمانی بعد از این جنگ، ارامنه را متهم کردند که دستگاه‌های جاسوسی آنها موجب شکست ترکیه شده است؛ شاید این اتهام تا حدودی قابل قبول بود و ارمنی‌ها هم صاحب حق بودند، چون بسیار تحت فشار مذهبی روحانیون عثمانی و تعصبات مذهبی بودند و چاره‌ای جز فرار یا پناهندگی نداشتند.

■ آن طور که بنده از نظرات‌تان مطلع شدم، ظاهراً شما علی رغم بعضی پژوهشگران دیگر، کشتار ارمنیان را بیشتر نتیجه یک نوع تعصب مذهبی در امپراطوری عثمانی می دانید تا یک نوع جنگ هویتی که به دنبال پان تورانیسم عثمانی‌ها پدید آمد؟ این طور نیست؟

به‌نظرم فشارهای مذهبی، بیشتر سبب این نوع اجحافات شد. اگرچه بنده منکر نقش ترک‌گرایی در سرکوب ارامنه نمی‌شوم، اما قبل از اینکه ترکان جوان بر سر کار بیایند، مسأله کشتار ارامنه وجود داشت و به نظر من ترک‌گرایی تنها عامل نبود. این آرمان‌های پان ترکی و پان تورانی بیشتر القائات فکری آلمانی‌ها بود. همچنین از نقش فراماسونرها در سرکوب ارامنه نباید غافل شد. جالب است که خود آلمانی‌ها به کشتار ارامنه اعتراض کردند! چنانچه در همان زمان انگلیس و فرانسه یا سفیر امریکا در استانبول به این کشتارها معترض بودند.

یکی دو خاطره تاریخی به بهانه اول اردیبهشت سالمرگ ملک الشعرای بهار

بهار بی خزان فرهنگ و شعر

در مسیر تاریخ

ادوارد درمام ریان
پژوهشگر

دانشمند معظم جناب آقای محمد تقی بهار (ملک الشعراء) [متولد ۱۶ آبان ۱۲۶۳] استاد دانشگاه تهران و وزیر اسبق فرهنگ، ساعت هشت صبح دیروز دارفانی را وداع گفتند. مرحوم ملک الشعرای بهار یکی از استادان امروزی بود و در ادبیات فارسی- عربی مطالعات عمیق داشت. آن مرحوم از زمان جوانی عاشق ادبیات بود و مدت مدیدی آثار قلمی ملک الشعرای بهار،

روزنامه‌ها و مجلات ایران را رونق می‌بخشید. بهار یکی از چهار پنج نفر منورالفکر معدودی بود که امروز در ایران هستند و می‌توان گفت که مطالعات آنها براستی عمیق است. چند جلد کتاب و از آن جمله «کتاب سبک شناسی» که از آن مرحوم باقی مانده وسعت مطالعات او را ثابت می‌کند. مرحوم بهار در پهلوی جدید و قدیم «پهلوی ساسانی و هخامنشی» نیز مطالعاتی داشت. روی هم رفته مرد ذیقیمتی از لحاظ فرهنگ از دست ملت ایران بدر رفت. مرحوم بهار در زمان حیات چند دوره وکیل مجلس شورای ملی و مدتی هم وزیر فرهنگ بود.

روزنامه کوشش- دوشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۳۰

چگونه محمد تقی بهار لقب ملک الشعرایی را دریافت داشت

روزی در یک مجلس که اشعار بلندپایه‌ای از محمد تقی بهار خوانده می‌شد، شعرای خراسان در حضور او به استاندار وقت گفتند: «مادرش گوینده این اشعار است» و ناچار مسابقه بدیهه گویی و مشکل‌ترین آزمایش که سرودن رباعیات جمع بین الاضداد باشد، در آن مجلس به بهار تکلیف شد.

استاندار خراسان گفت: من چهار لغت را می‌گویم تو در چهار مصرع به وزن رباعی بگو! بهار قبول کرد و استاندار گفت: تسبیح - چراغ - نمک - چنار

مرحوم ملک الشعرای بهار فوراً رباعی زیر را در مدت چهار دقیقه گفت:

با خرقه و «تسبیح» مرا دید چو یار
گفتا ز «چراغ» زهد نايد انوار
کس شهد ندیده است در کان «نمک»
کس میوه نچیده است از شاخ «چنار»

در کلمات قبلی تبانی شده است. مرحوم بهار با خونسردی به کاغذ جوان نگاه کرد، نوشته بود:

آینه - اره - کفش - غوره

در این هنگام طبع شیوای بهار تکان خورد و برای تنبیه آن شوخ، دست اطاعت بر چشم نهاد و وی را با رباعی زیر که در ظرف چهار دقیقه سرود، هجو کرد:

چون «آینه» نور خیزگشتی احسنت
چون «اره» بخلق تیزگشتی احسنت
در «کفش» ادیبان جهان کردی پای
«غوره» نشده مویزگشتی احسنت

این رباعی سبب شد که حضار شروع به ابراز احساسات برای شاعر کردند و این امتحانات منحصر بفرد و عجیب در سال اول مرگ پدر و ظهور شاعری بهار به کار آمد و از همان تاریخ لقب ملک الشعرایی را که متعلق به پدرش بود، از طرف مظفرالدین شاه پادشاه وقت، بنا به تقاضای والی خراسان دریافت داشت.

سالنامه دنیا
سال دوازدهم، صص ۱۷۰،۱۶۶

اول اردیبهشت ۱۳۵۹ روزی که مرگ به سراغ شاعر آمد

درخشش تاریخ و اسطوره در آیینه «سهراب»

یـــاد

دکتر سولماز قلی‌زاده مهدی خان محله
تاریخ پژوه و مدرس دانشگاه

مطالعه در اسطوره‌ها یکی از راه‌های شناخت فرهنگ، اندیشه و تاریخ تمدن ملت‌هاست، همین طور شناخت ریشه بسیاری از آداب و الگوهای کنونی را امکان پذیر می کند. سهراب سپهری متولد ۱۳۰۷ و درگذشته به سال ۱۳۵۹ مانند بسیاری از شاعران دوره معاصر از اسطوره‌ها و آموزه‌های ایران باستان برای انتقال پیام استفاده کرده و با انطباق اسطوره‌ها و آموزه‌های کهن بر جامعه نسبت به وضعیت روزگار خویش اعتراض کرده است. اسطوره‌ها و آموزه‌های کهن در اشعار سهراب سپهری از لحاظ محتوا و معنا شامل اساطیر و باورهای آفرینش، منجی گرایی، ایزدان و موجودات مینویی، پیامبران و قدیسان، نوزایی و نوشدن، یادآوری و فراموشی و گیاهان و جانوران مقدس هستند. در اساطیر ملت‌های کهن از جمله ایرانی‌ها آب منشأ بسیاری از آفریده هاست، کتاب بندهش در این باب چنین می گوید: «نخستین آفریده همه آب سرشکی بود، زیرا همه چیز از آب بود جز تخمه مردمان و گوسپندان. آب را آفرید برای از میان بردن دروج و تشنگی»[۱] در اساطیر آشوری و بابلی نیز آفریده‌هایی از قبیل ایزدان از آمیزش ایزد آب‌های شیرین به نام آپسو با تیامات، الهه آب‌های شور، به‌وجود آمده‌اند.[۲] سپهری در جست‌وجوی کشف حقیقت و اظهار ناراحتی از زمانه‌اش در این اشعار خواستار رفتن به دنیای بی‌زمان و جایگاه اساطیری شوراب‌هاست: و من مسافرم ای بادهای همواره!/ مرا به وسعت تشکیل برگ‌ها ببرید/ مرا به کودکی شورآب‌ها برسانید»[۳] روایت‌های مربوط به آفرینش انسان در میان ملت‌های گوناگون متنوع هستند، اما انسان هدف نهایی آفرینش و خلقت او مهم‌ترین مرحله پیدایش موجودات است. سهراب سپهری به باورها و تمدن‌های کهن ایرانی در بیان نسب خویش به‌عنوان نوع انسان با این شعر پرداخته است: «اهل کاشانم/ نسبم شاید برسد/ به گیاهی در هند، به سفالینه‌ای از خاک سیلک»[۴] اشاره به گیاه بیانگر باور آریایی پیدایش انسان از گیاه ریباس و سیلک تپه‌هایی در چهار کیلومتری کاشان و از نخستین مراکز تمدن در فلات ایران به‌شمار می‌رود. به‌نظر می‌آید شاعر درصدد برقراری وحدت بین تمدن هاست و با لحنی مبتنی بر شاید و احتمال انسان‌های معاصر را به دوری از تعصب دعوت می‌کند. سهراب در جای دیگر حاشیه‌ها و پیچیدگی‌های زمانه‌اش را بدین گونه به باد انتقاد می‌کشد: «خیال می‌کردیم/ بدون حاشیه هستیم/ خیال می‌کردیم/ میان متن اساطیری تشنج ریباس/ شناوریم»[۵] ذهن او به سمت باورهای مربوط به آغاز آفرینش کشانده شده و با دنیای اسطوره‌ها انس دارد،

همین طور با برداشتی نو از آنها اشعارش را سروده است.

امید به رستگاری نهایی و پیروزی نیروهای خیر بر شر در اساطیر ایرانی انعکاس یافته است. منجی‌ها در باورهای ایران باستان به گونه‌های اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس ظهور می‌کنند. سپهری در این باب این گونه می‌سراید: «و در کرانه هامون هنوز می‌شنوی/ بدی تمام زمین را فرا گرفت/ هزار سال گذشت/ صدای آب تنی کردن به گوش نیامد/ و عکس پیکر دوشیزه‌ای در آب نیفتاد»[۶]

شاعر در این سطرها با استفاده از باورهای ایران باستان، آرزوها و خواسته‌های باورمندانی را به تصویر می‌کشد، که برای رهایی خود تلاش نکرده‌اند و تسلیم سرنوشت هستند، همین طور در انتظاری طولانی همراه با ناامیدی منتظر منجی هستند. سهراب سپهری مفهوم ژرفی از جامعه را در باور به تولد پسران زرتشت از دوشیزگانی که در آب کیانسه (هامون) شنا خواهند کرد، به‌عنوان منجی‌های آخرالزمان گنجانیده است. اما در واقع انسان زمان خودش را توصیف می‌کند که از خفقان و استبداد دردمند هست و امیدی به بهبودی اوضاع ندارد. ایزدان و موجودات مقدس در اشعار سهراب جایگاهی ویژه یافته‌اند و با اشاره به آنان انسان را به جست‌وجوی حقیقتی ناب فرا می‌خواند. او در این باره بدین گونه می‌سراید: «کار ما شاید این است/ که میان گل نیلوفر و قرن/ پی آواز حقیقت بدویم»[۷] در علم الاساطیر متأخر آیین هندو، برهمن از جام گل نیلوفری متصل به ناف ویشنو یکی از خدایان هندی به وجود آمده است.[۸] در این شعر به نیلوفر جهان بنیاد اشاره دارد و نیلوفر بیان‌کننده حقایق ازلی و سرگذشتی مقدس می‌باشد. علاوه بر این اشعار سپهری از بن مایه‌های مربوط به زندگی پیامبران باستانی خالی نیست و در آنها به چند نفر از پیامبران مانند ارمیای نبی، حضرت داوود اشاره شده است. شاعر در پرداختن به پیامبران، مصیبت‌های بشر را به یاد او می آورد و خود بشر را مسئول آن مصیبت‌ها می داند و بر این باور است که انسان‌ها به سبب رعایت نکردن فرموده‌های مصلحان آزادی را از یکدیگر سلب و زندگی را به کام هم تلخ می‌کنند. سپهری گاه به پادشاهان تمدن‌های کهن که مظهر عدالت و برقراری نظم هستند گریز می‌زند، که نمونه بارز آن این اشعار هستند: «کنار راه سفر کودکان کور عراقی/ به خط لوح حمورابی/ نگاه می‌کردند»[۹]

حمورابی ششمین پادشاه از سلاطین قدیم بابل است و قوانین او به‌عنوان بزرگترین مجموعه حقوقی دنیای باستان با ستم بر ضعفا مخالفت و بر انسان دوستی تأکید می‌کند. شاعر در این عبارت کوتاه، کمبود قوانینی از این قبیل را یادآوری کرده و با کاربرد کودک نابینا خواننده را از لحاظ عاطفی بیشتر درگیر می‌کند. در شعر از سبز به سبز، سهراب سپهری در این عبارت عصر تاریک را به عصر آرمانی متصل کرده است: «من در این تاریکی/ در گشودم به چمن‌های قدیم/ به طلایی هایی که به دیوار اساطیر تماشا کردیم/ من در این تاریکی/ ریشه‌ها را دیدم/ و برای بته نورس مرگ آب را معنی کردم»[۱۰] او ضمن پرداختن به چالش‌های انسان با زمان و بی‌مرگی، دری به روی طلایه‌های کهن می‌گشاید و مرگ را مانند نیروبی مادی و اجتماعی عادی جلوه می‌دهد. عصر ظلمت و تاریکی سمبل زمان شاعر است که در آن اختلاف و جنگ، زوال ارزش‌های اخلاقی، فقدان معنویت و افسارگسیختگی پیداد می‌کرد و منظور از عصر طلایی، دوره علم شهودی و معرفت حضوری انسان است. الهام همواره در شعر فارسی اهمیت زیادی داشته و طبع شاعرانه استعدادی پروردنی است. یاد و فراموشی یا به طور کلی حافظه نزد سپهری بعدی فرامادی دارد، او در این ابیات از الهه‌ها برای یادآوری خاطرات از دست رفته کمک می‌خواهد: «حرف بزن ای زن شبانه موعود!/ زیر همین شاخه‌های عاطفی باد/ کودکی‌ام را به دست من بسپار/ در وسط این همیشه‌های سیاه/ حرف بزن خواهر تکامل خوشرنگ!/ خون مرا پر کن از ملایمت هوش»[۱۱] همچنین سهراب تحت تأثیر شاعران یونان باستان که سنت استمداد شان از الهه شعر تا مدت‌ها در میان شاعران اروپایی رواج داشته،[۱۲] از مادینگان مقدس می‌خواهد تا در این زمینه الهام بخش او باشند. جانوران و گیاهان مقدس در اساطیر ملت‌ها کارکردی نمادین دارند، درخت کیهانی به‌عنوان یکی از این گیاهان نمودار دلتنگی انسان برای روزگاری است که زمین و آسمان بسیار به هم نزدیک بودند.[۱۳] این باور در قلم سهراب بدین گونه جاری شده است: «سفر مرا به زمین‌های استوایی برد/ و زیر سایه آن بانیان سبز تنومند/ چه خوب یادم هست/ عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد/ وسیع باش و تنها و سر به زیر و سخت»[۱۴]

در شعرهای سپهری مکان‌های مقدس ادیان جایگاه اساسی دارند و مظهر دلتنگی انسان معاصر برای روزگاری هستند که واقعیت‌های والا فراموش و تباه نشده بودند. این شاعر حتی در این شعر به آداب و رسوم مذهبی بنارس شهر مقدس هندوها پرداخته است: «روی دریاچه آرام نگین قایقی گل می‌برد/ در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود»[۱۵] از نگاه هندوها خاک، گیاه و آب بنارس مقدس هست و شاعر درصدد توجیه رفتارهای سنتی آنان است. در مجموع از مطالعه اشعار سهراب سپهری می‌توان فهمید، او با پرداختن به درون مایه اساطیر و باورهای کهن درصدد عصیان مقابل تلخی‌های روزگار معاصرش، با درهم آمیختن اسطوره‌های ملت‌ها با یکدیگر به رویکردهای فرهنگی استحکام بخشیده و انسان دوستی، حقیقت‌جویی و معنویت را اساس کارش قرار داده است.

کتابنامه:
۱- فرنبغ دادگی، بی‌تا، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، نشر مؤلف، ص ۳۹
۲- رضایی، مهدی، ۱۳۸۴، آفرینش و مرگ در اساطیر ایران، تهران، اساطیر، ص ۹۰
۳- سپهری، سهراب، ۱۳۶۹، هشت کتاب، تهران، طهوری، ص ۳۲۷
۴- همان، ص ۲۷۴
۵- همان، ص ۳۲۳
۶- همان، ص ۳۲۲
۷- همان، ص ۲۹۹
۸- شایگان، داریوش، ۱۳۸۳، بتهای ذهنی و خاطره ازلی، تهران، امیرکبیر، ص ۲۱۶
۹- سپهری، ۱۳۶۹، ص ۳۱۷
۱۰- همان، ص ۳۸۹
۱۱- همان، ص ۴۰۳
۱۲- میرصادقی، میمنت، ۱۳۷۶، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران، کتاب مهناز، ص ۲۶۰
۱۳- دوبوکور، مونیک، ۱۳۷۳، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، تهران، مرکز، ص ۹
۱۴- سپهری، ۱۳۶۹، ص ۳۱۹
۱۵- همان، ص ۲۸۴

مرثیه نوتردام

آنچه بود آنچه ماند

علیرضا بهرمان
باستان‌شناس

آثار تاریخی و میراث فرهنگی که نشان قرن‌ها تلاش انسان در برپایی تمدن بشری است، در هر جای کره خاکی که باشد تعلق خاطر همه جهانیان را با خود دارد و چون آسیب ببیند مصداق شعر حضرت سعدی، چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار، همگان را متأثر می‌سازد. از این روست که فرو شدن بنای کلیسای نوتردام تمام فرهیختگان جهان را بر اندوه از دست دادن نشاند.

بنای نوتردام نه تنها نماد اعتقاد بخش بزرگی از جامعه بشری به حق تعالی است، بلکه تبلور عشق، هنر، مهندسی و خلاقیت انسان در طول زمان است و اوج هنر معماری گوتیک را به نمایش می‌گذارد و در دل اوراق کتاب خاطرات خود رویدادهایی چون تاج بر سر نهادن ناپلئون بناپارت را دارد. این همه نام نوتردام را به قلب ادبیات فرانسه کشاند و توسط ویکتور هوگو با فرهنگ غنی فرانسویان درآمیخت.

بنابراین سوختن آن یک حادثه ساده نبود که تنها در لابه لای اخبار صفحه حوادث نشریات قرار گیرد و فراموش شود، حادثه‌ای تلخ و جبران ناپذیر بود که ما نیز در کشور خود در سوختن ساختمان مجلس شورای ملی، عمارت مسعودیه، کاخ مرمر و غیره آن را تجربه کردیم و خاطرمان را آزرد. اما آنچه در پس این اندوه مهم جلوه می‌نماید، هشداری است به مسئولان سازمان میراث فرهنگی و نهادهایی که متولی حفاظت از میراث فرهنگی کشور هستند، که باور کنند یک جرقه کوچک می‌تواند بخش مهمی از تاریخ را از حافظه بشری بزداید.

منبع: عصر ایران
کلیسای نوتردام پاریس در دهه ۱۹۳۰ میلادی

پس در پس این حادثه مروری دگرباره بر امکانات مقابله با حریق بناهای تاریخی و مراکز فرهنگی خود بیندازیم. آیا به راستی می‌دانیم چند خزانه اموال فرهنگی یا کتابخانه و مراکز اسناد کشور از امکانات اطفای حریق مناسب برای مقابله با این حوادث برخوردارهستند؟